

عاشقانه‌های نیایش

سیده‌صغری صالحی‌ساداتی*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان

سید محمدرضا ابن‌الرسول**

استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، اصفهان

(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۳۰، تاریخ تصویب: ۸۹/۵/۲۵)

چکیده

عشق یک نیاز فطری و طبیعی روح است و آدمی همواره در جستجوی کسی است که محبوب او قرار گیرد. نیایش که در عالی‌ترین شکل خود به صورت پرستش ظاهر می‌شود، در حقیقت زیباترین تجلی سرمایه فطری درون آدمی - یعنی عشق - است که از عمق روح انسان سرچشمه می‌گیرد.

مناجات‌ها و راز و نیازهای عاشقانه بزرگان دین، نمونه‌ای از عشق بی‌پایان ایشان به ساحت خداوند و معرفت عمیق آن‌ها نسبت به ذات اقدس الهی است. این شیدایی و بی‌قراری در برخی از مناجات‌های ایشان مشهود است. صحیفه سجاده‌ای که به «زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله)» شهرت یافته، حاوی نیایش‌های زیبا و ماندگار امام سجاد (علیه السلام) است. در متون منثور فارسی نیز عشق و محبت، جلوه بسیاری دارد و مضمون بسیاری از مناجات‌هاست. در این گفتار برآنیم عشق و محبت را در نیایش‌های امام سجاد (علیه السلام) و مناجات‌های منثور فارسی پی‌جوییم و مجالی برای مقایسه آن‌ها فراهم آوریم.

کلیدواژه‌ها: نیایش، عشق، امام سجاد، صحیفه سجاده‌ای، مناجات‌های منثور فارسی.

*. E-mail: salehisadati@hotmail.com

** E-mail: ibnorrasool@yahoo.com

مقدمه

عشق و محبت از عنایت‌های پروردگار و امانت‌گرنابری است که آسمان‌ها و زمین از پذیرش آن سرباز زدند و انسان عهده‌دار این بار عظیم شد. برخی از عرفا، حکمت آفرینش انسان را رابطه محبتی و محبوبی با خداوند می‌دانند:

شیخ ما ابوبکر در مناجات با خدا گفت: إلهی ما الحِکْمَةُ فی خَلْقِی؟ گفت: خداوند در آفریدن من چه حکمت است؟ جواب آمد: الحِکْمَةُ فی خَلْقِکَ رُؤِیْتِی فی مِرْأَهَ رُوحِکَ وَمَحَبَّتِی بِکَ؛ حکمت آن است تا شیخ ما ابوبکر در مناجات با خدا گفت: إلهی ما الحِکْمَةُ فی خَلْقِی؟ گفت: خداوند در آفریدن من چه حکمت است؟ جواب آمد: الحِکْمَةُ فی خَلْقِکَ رُؤِیْتِی فی مِرْأَهَ رُوحِکَ وَمَحَبَّتِی بِکَ؛ حکمت آن است تا جمال خود را در آینه روح تو بینم و محبت خود در دل تو افکنم (عین‌القضاء، ۱۳۴۱: ۲۷۲).

عشق گرانبارترین زنجیری است که روح انسان را گرفتار می‌سازد و به همین روی شایسته نیست که آدمی این احساس مقدس را در گرایش‌ها و تمایلات بی‌اساس و زوال‌پذیر دنیوی صرف کند.

پرستش، در عالی‌ترین شکلش در راز و نیازهای دردناک و مملو از آرزو برای پیوستن، و برای پایان انتظار، و برای نفی فراق و مرگ هجران، نوعی از دعا و نیایش را به وجود می‌آورد و این نیایشی است که به قول کارل، زائیده عشق است (شریعتی، بی‌تا: ۱۰).

آنگاه که انسان به دعا می‌ایستد و دست نیاز به سوی خداوند بی‌نیاز برداشته، با او عاشقانه سخن می‌گوید و زبان به نیایش می‌گشاید؛ در حقیقت زخمه‌های محبت الهی است که تارهای دل او را به لرزش واداشته است. اگر اذن او نبود، چه کسی را یارای آن بود تا زبان به ستایشش گشاید؟ چه لطف و محبتی از این بالاتر که خداوند متعال نخست در آدمی احساس احتیاج را برمی‌انگیزد، سپس آتش اشتیاق را در او شعله‌ور می‌سازد، آنگاه بر روی چنین انسان محتاج و مشتاقی راه گشوده، در نهایت به او پاداش می‌دهد. بزرگان دین که خداوند را در همه امور ناظر و حاضر بر اعمال خود می‌دانستند، لحظه‌ای از یاد خالق هستی غافل نشدند و تنها عاشق او بودند. این اظهار محبت در بسیاری از نیایش‌های ایشان جلوه یافته است. مناجات‌های فارسی نیز مشحون از این رابطه زیبا بین عبد و معبود است.

در این مقاله موارد اظهار عشق در نیایش‌های صحیفه سجادیه و مناجات‌های منشور فارسی ارائه، مقایسه و تحلیل می‌شود، آنگاه برخی از این حالات که شامل وصال، فراق و نیایش‌های عاشقانه است، بررسی می‌گردد. ناگفته نماند در این مقاله، همه جمله‌های مورد استشهداد امام سجاد (علیه السلام) را از صحیفه سجادیه جامعه نقل کرده‌ایم که علاوه بر صحیفه کامله سجادیه حاوی تمام ادعیه منسوب به ایشان (۲۷۰ دعا) است.

اظهار عشق

یکی از زیباترین حالات انسان اظهار عشق به معشوق است. محبت و اشتیاق انسان به لقاء خداوند از زمینه‌های برجسته برقراری ارتباط با خداوند و خلعت خاص الهی به عده‌ای از برگزیدگان اوست. شریعتی می‌گوید:

نیایش و دعا، گاه به عنوان درخواست چیزی است که نیایشگر بدان محتاج است؛ گرچه عشق را نیز می‌توان یکی از نیازهای روح گفت اما به خاطر این که خودش یک نیاز کاملاً مستقلی است، یک نیاز کاملاً جور دیگر و چیز دیگری است؛ یک ماهیت مرموز، یک شعار اهورایی و الهی در درون روح آدمی است و بیش از هر چیز در زندگی آدم دست اندر کار است و بیش از هر چیز در نظر آدم، مجهول است؛ مستقل از نیاز و فقر شمرده می‌شود و این عالی‌ترین نوع از دعا و نیایش است. نیایش و دعایی که زائیده روحی عاشق است. (همان: ۱۱)

امام سجاد (علیه السلام) در «مناجات المحبتین» چنین می‌فرماید:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ خَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغِي عَنْكَ حَوْلًا (دعای ۱۹۰، ش ۱)؛ خداوندا کیست که شیرینی محبتت را چشید و جز تو کسی را برگزید و کیست با قرب تو آرام یافت و روی از تو گرداند؟

شبهه به این مضمون در کشف‌الاسرار نیز آمده است:

الهی کار آن دارد که با تو کاری دارد یار آن دارد که چون تو یاری دارد، او که در دو جهان تو را دارد هرگز کی تو را بگذارد؟ عجب آن است که او تو را دارد از همه

زارتر می‌گذارد او که تو را نیافت به سبب نیافت می‌زارد او که یافت باری چرا
می‌گذارد؟ (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۷۵)

امام سجاد (علیه السلام) عشق و محبت الهی را تنها نجات‌بخش از گرفتاری‌ها
و بلاها می‌داند. ایشان شوق و محبت را به آتشی تشبیه می‌نمایند که با وصل و لقا تسکین
می‌یابد:

... وَكَرْبِي لَا يُفَرِّجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ وَضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُ رَأْفَتِكَ وَعَظْمِي لَا يُبْرِدُّهَا إِلَّا
وَصَلَاكَ وَتَوَعَّتِي لَا يَطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ وَشَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبُلِّغُنِي إِلَّا النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ
وَقَرَارِي لَا يَقِرُّ دُونَ دُنُوِّي مِنْكَ وَأَهْفَئِي لَا يَرُدُّهَا إِلَّا رَوْحُكَ ... (دعای ۱۹۲، ش ۲ تا
۴)؛ غم و اندوهم را جز رحمت تو به شادی بدل نمی‌کند و رنج و دردم را جز
مهربانیت برطرف نمی‌سازد و حرارت اشتیاقم را جز وصالت فرو نمی‌نشانند و شعله
سوز و گدازم را جز لقای خاموش نمی‌کند و بر آتش شوقم جز نظر به جمالت آب
نمی‌زند و دلم جز به قرب تو جایی آرام نمی‌گیرد و اندوه و حسرتم را جز نسیم
رحمتت زایل نمی‌کند.

آتش شوق الهی همه دل‌ها را فراگرفته است و شراب محبت همه را سرمست
ساخته است:

کدام دل است که در آتش شوق تو نیست؟ کدام دیده است که در انتظار
دیدار تو نیست؟ کدام جان است که در مخلص باز عزت تو نیست؟
کدام سر است که سرمست شراب محبت تو نیست؟ (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱،
۵۱۸)

می‌بینیم تعبیر امام سجاد (علیه السلام) از شوق (آتش شوق) در کشف الاسرار نیز به کار
رفته است. امام سجاد (علیه السلام) در یکی از نایش‌های خود، خطاب به محبوب همه دل‌ها
عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْهَةَ وَسَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعَةً»
(دعای ۲۵۵، ش ۴)؛ خدودنا دل‌های محبان تو شیدای توست و راه‌های امیدواران به سوی تو باز
است. نیز «إِلَهِي بَكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ» (دعای ۱۹۴، ش ۳)؛ الهی دل‌ها حیران‌واله و حیران
و پایست عشق و محبت توست.

در مناجات‌های فارسی نیز خداوند، محبوب همه عاشقان معرفی شده است: «ای عزیزی که
اقبال محبان بر سر کوی طلب، نعره عاشقان توست، در دریای محبت سیاحت و غوص

جویندگان توست» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۴۱۷). نیز «در قعر دریای محبت، غوص شیفتگان تو، در مرکز معارف، جان باختن عاشقان تو، در میدان بلا تاختن سوختگان تو» (همان، ج ۱۰: ۴۷۳). محبت خداوند چونان چراغی است که در دل شیفتگان حق می‌تابد و آنان را به مقصود و مطلوب می‌رساند:

الهی... بر سر هر مؤمن از تو تاجی است، در دل هر محبّ از تو سراجی است،
 هر شیفته‌ای را با تو سر و کاری است و هر منتظری را آخر دیداری است.
 (همان، ج ۵: ۳۱۰)

مهر و محبت باعث انس دوستان و عاشقان حق می‌شود: «وَبِكَ أُنِسَتْ مَحَبَّتِي وَإِلَيْكَ أَلْقَيْتُ بَيْدِي» (دعای ۱۱۶، ش ۸۴)؛ محبتم تنها به تو انس داشته، تنها به سوی تو دست دراز کردم. «الهی نامت نور دیده آشنایان و یادت آئینه منزل مشتاقان، یافتت فراغ دل مریدان، مهرت انس جان دوستان» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴، ۳۹۶).

عشق به محبوب ازلی، سرآمد همه محبت‌ها و وصلش نهایت آرزوی مریدان اوست. در «دعای ابوحمزه» می‌خوانیم: «سَيَدِي إِلَيْكَ رَغْبَتِي وَمِنْكَ رَهْبَتِي وَ إِلَيْكَ تَأْمِيلِي ...» (دعای ۱۱۶، ش ۸۴)؛ مولای من میلیم تنها به سوی توست و ترسم تنها از تو و امیدم تنها به توست.

در عبهر العاشقین آمده است: «ای عشقت نیاز را نهایتی، ای آشوب حسنت نماز را بدایتی، هجر تو غم را بدایت ات، وصل تو دل را نهایت است و درین میان عشق را از یافت و نایافت صد ولایت است» (روزبهان بقلی، ۱۳۳۷: ۱۲۳).

نیایشگر از عشق خود به معشوق ابدی سخن می‌گوید و از این احساس سرمست و شاد است:

خداوندا به نشانت بینندگانیم، به فضلت شادانیم، به مهرت نازانیم، مست مهر از جام تو مائیم،
 صید عشق در دام تو ماییم:

زنجیر معنیر تو دام دل ماست

عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست

در عشق تو چون خطبه به نام دل ماست

گویی که همه جهان به کام دل ماست

(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۷)

در مناجات بالا معشوق آسمانی و زمینی در هم آمیخته می‌شود؛ تا جایی که اگر

به‌کاربردن تعابیر لطیفی چون: «صید عشق»، «دام» و «زنجیر معنیر» معاشقه با محبوب زمینی است و طرز کلام خواجه به سان اشعار خواجه حافظ شیرازی تأویل‌پذیر و دوپهلو است. . . .

در حالی که در مناجات‌های صحیفه سجادیه و سایر بزرگان دین، این تعابیر وجود ندارد. در نیایش‌های عاشقانه ایشان، مرز بین عبد و معبود کاملاً مشخص است و از حد فراتر نرفته است.

خداوند به بندگانش عشق می‌ورزد و از محبت آن‌ها بی‌نیاز است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَهُوَ غَنِيٌّ غَنِيٌّ» (دعای ۱۱۶، ش ۹)؛ ستایش خدای را که به من اظهار دوستی نمود با آن که از من بی‌نیاز بود. شبیه این اعتراف و اقرار در مناجات‌های فارسی نیز به چشم می‌خورد؛ ابو یزید بسطامی از محبت خداوند نسبت به بندگانش اظهار تعجب می‌کند:

بو یزید بسطامی گوید - قدس الله روحه - «لَيْسَ الْعَجَبُ مِنْ حُبِّي لَكَ وَأَنَا عَبْدٌ ضَعِيفٌ إِنَّمَا الْعَجَبُ مِنْ حُبِّكَ لِي وَأَنْتَ رَبُّ قَوِيٍّ»؛ عجب نه آن است که من تو را دوست می‌دارم که صاحب جمال بر کمال را عاشق کم نیاید. عجب از آن است که تو مرا دوست می‌داری و از فرق تا قدم من همه عجز و خاکساری و آلودگی است. (سمعانی، ۱۳۶۸: ۱۶۹)

نیز در مناجات یحیی بن معاذ آمده است:

الهی، تو دوست می‌داری که من تو را دوست دارم، با آن که بی‌نیازی از من. پس چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری با این همه احتیاج که به تو دارم. (عطار، ۱۳۴۶: ۳۷۴)

عاشق خداوند در همه حالات به عشق خود معترف است حتی در سخت‌ترین شرایط نیز لحظه‌ای از محبت خود دست نمی‌کشد. امام سجاد (علیه السلام) در نیایش پر شور ابوحمزه ثمالی می‌فرماید:

إِلَهِي وَسَيِّدِي وَعَزَّتْكَ وَجَلَّالِكَ لَئِن أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لِأَخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ (دعای ۱۱۶، ش ۱۱۷)؛ خدای من و مولای من سوگند به عزت و جلالت اگر مرا در آتش جهنم وارد سازی اهل دوزخ را از محبت خود به تو آگاه خواهم ساخت.

رابعه عدویه - گویی کلمات امام را به عاریت گرفته است - در قالب همین کلمات و شبیه به این مضمون، در مناجات خود می‌گوید: «بار خدایا اگر مرا به دوزخ کنی من فریاد برآرم که تو را دوست داشته‌ام، با دوستان چنین کنند؟» (عطار ۸۷). مناجات عتبه الغلام هم به این مضمون شبیه است. گویند که عتبه الغلام شبی نخفت و تا روز می‌گفت:

إِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ وَإِنْ تَرَحَّمْنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۷؛
قشیری، ۱۳۸۲: ۳۰۰)؛ اگر مرا به دوزخ عذاب کنی دوست توام و اگر بر من رحمت
کنی دوست توام؛ یعنی الم عذاب و لذت نعمت بر تن بود و قلق دوستی اندر دل،
این مر آن را مضادت نکند.

محبّ انتظار ندارد خداوند، قلبی را که از محبت او انباشته است به آتش جهنم عذاب کند. در
دعای کمیل آمده است:

یا الهی و سیدی و ربی اُتْرَاکَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكِ وَ بَعْدَ مَا انطَوَى
عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ... وَ لَهَجَ بِهٖ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي
مِنْ حُبِّكَ؟! (صحیفه علویه، ص ۱۱۷)؛ ای معبود، آقا و پروردگار من! آیا بینم
که تو مرا به آتش عذاب کنی بعد از اینکه به یگانگی‌ات اقرار دارم و دلم به نو
معرفت آباد گشته، زبانم به ذکر تو گویا شده و نهادم به دوستی تو پیوند خورده
است؟

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «إِلَهِي أَنْحَرِقُ بِالنَّارِ قَلْبِي وَ كَأَنَّ لَكَ مُحِبًّا؟!» (دعای ۲۰۱،
ش ۳۵)؛ خدایا آیا دل مرا به آتش می‌سوزانی حال آن که دوستدار توست؟ «یا سیدی تُعَذِّبْنِي
وَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي؟!» (دعای ۲۱۷، ش ۱)؛ ای مولای من آیا مرا عذاب می‌دهی در حالی که عشق
تو قلبم را فرا گرفته است؟!
رابعه از خداوند متعال پرسید:

الهی دلی را که تو را دوست دارد به آتش بسوزی؟ (قشیری، ۱۳۸۲: ۵۷۱)، و از
هاتف غیبی ندا آمد: ما چنین نکنیم به ما ظنّ بد مبر. (همان)

این مناجات نیز از لحاظ دستوری و ترتیب ارکان جمله شبیه به مناجات امام سجاد
(علیه السلام) است؛ گویی عیناً ترجمه شده است. با این تفاوت که مناجات رابعه عدویه
حاکم از مخاطبه مستقیم با خداوند است؛ ولی در صحیفه سجادیه و دیگر مناجات‌های مأثوره -

گرچه اظهار عشق به خداوند بسیار مشهود است - ولی این ادعا و این نوع گفتار هرگز وجود ندارد.

امام سجاد (علیه السلام) در برخی از نیایش‌های خود از خداوند تعالی تقاضا دارد که قلب او را از محبت و عشق الهی سرشار نماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ وَاشْفَلْهُ بِذِكْرِكَ» (دعای ۵۷، ش ۱۰)؛ خدایا درود فرست بر محمد و خاندان او. دل مرا از همه چیز تهی ساز تا جای محبت تو باشد و به یاد خود مشغول دار. و نیز: «اللَّهُمَّ ... أَلْقِ عَلَيَّ مَحَبَّتِكَ ...» (دعای ۱۲۳، ش ۱۳)؛ خدایا بر (دل) من عشق و محبت خود را بیافکن.

خواجه عبدالله انصاری نیز از خداوند متعال خواستار عشق و محبت است: «جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده» (رسائل فارسی، ج ۲: ۴۹۵ و ۶۵۸). و باز «الهی! در دل‌های ما جز تخم محبت مکار... دلی ده که در کار تو جان بازیم، جانی ده که کار آن جهان سازیم» (همان: ۶۷۵).

عراقی دعای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در طلب محبت حق تعالی را این‌گونه روایت می‌کند:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ سَمْعِي وَبَصْرِي؛ ای آنکه شنوایی و بینایی من تویی:

خواهم که چنان کنی به عشقم مشغول کز عشق تو با تو هم نپردازم بیش

(عراقی، ۱۳۷۱: ۱۱۹)

اولیاء الهی

دوستان و محبان الهی صفات برجسته‌ای دارند که در مناجات‌ها به برخی از این صفات پرداخته شده است. امام سجاد (علیه السلام) در زیارت امین الله، اولیای خدا را این‌گونه معرفی می‌نماید:

اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي ... مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ صَابِرَةً عَلَيَّ نَزُولِ بَلَائِكَ شَاكِرَةً لِفَوَاضِلِ نِعْمَائِكَ ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ آيَاتِكَ مُشْتَاكِرَةً إِلَى فَرْحِهِ لِقَائِكَ مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ مُسْتَنَنَةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ مَشْفُوعَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ تَنَائِكَ (دعای ۲۵۵، ش ۳)؛ خدایا مرا دوستدار دوستان خود قرار ده (آنان که) محبوب در زمین و آسمانت،

شایانت، مشتاق به شادی ملاقات تو، توشه بردار تقوی برای روز جزایت، پیرو روش اولیایت، جدا از دشمنانت و مشغول از دنیا به حمد و ثنایت هستند.

نیز در جایی دیگر می‌فرماید:

فَهُمْ فِي خِدْمَتِكَ مُتَصَرِّفُونَ وَعِنْدَ نَهْيِكَ وَأَمْرِكَ وَاقْفُونَ وَبِمَنَاجَاتِكَ اِنْسُونَ وَ لِكَ بِصِدْقِ الْاِرَادَةِ مُجَالِسُونَ وَذَلِكَ بِرَأْفَةِ تَحَنُّنِكَ عَلَيْهِمْ وَمَا اَسَدَيْتَ مِنْ جَمِيلٍ مِّنْكَ اِلَيْهِمْ (دعای ۱۹۹، ش ۱۸۷)؛ پس آن‌ها زمانشان را در خدمت تو صرف می‌کنند و بر امر و نهی تو واقفند و به مناجات تو انس دارند و با تو در صدق اراده همنشین‌اند و این به جهت مهر و محبت تو بر آن‌هاست و به جهت منت نیکویی است که بر آنان تفضل کردی.

در مناجات‌های فارسی نیز به صفات ایشان اشاره شده است. از جمله:

الهی چه زیباست ایام دوستان تو با تو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی ایشان در جستجوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سر کار تو! (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۶۲۶).

از جمله درخواست‌های معنوی نیایشگر این است که به درجه اولیای الهی رسیده، در روز قیامت در زمره ایشان قرار گیرد. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِمَّنْ يَجَالِسُ اَوْلِيَائِكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُقَارِنِينَ لِاَعْدَائِكَ» (دعای ۲۰۰، ش ۱۸)؛ ما را از کسانی قرار ده که با دوستانت همنشین‌اند و از کسانی قرار مده که با دشمنانت همنشین‌اند. و نیز «... وَ مِنْ اَوْلِيَائِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاجْعَلْنِي ...» (دعای ۱۵۳، ش ۲۳)؛ روز قیامت مرا از دوستان خود قرار ده.

خواجه عبدالله انصاری شبیه این مضمون می‌گوید: «... فردا که خلق حشر کنی مرا در صف دوستان خود انگیز و بار ده چنان که من حاضر بُم» (انصاری، ۱۳۶۲: ۴۲۴). پایزید بسطامی از خداوند می‌خواهد که او را به درجه دوستان الهی برساند: «اگر از اهل چیزی خواهی گردانید، اهل شمه‌ای از اسرار خود گردان و به درجه دوستان خود برسان» (عطار، ۱۳۴۶:

امتحان

در چشم عاشق همه کارهای معشوق نیکوست؛ خاصه آنکه محبوب، خداوند و جایگاه گفتگو نیایش باشد. خداوند بندگان خود را بارها مورد آزمایش قرار می‌دهد و این امر از نظر بندگان عاشق و شیفته الهی زیباست. اینان بلا را خلعت خاصّ محبّان حق می‌دانند، از صمیم جان بر کوس البلاءِ لِلوَلَاءِ؛ بلا خاصّ محبّان است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۴: ۲۳۶) زده، مجنون وار - شادان و نازان - چنین زمزمه می‌کنند:

اگر با دیگرانش بود میلی
چرا ظرف مرا بشکست لیلی

یحیی بن معاذ در مناجات خود می‌گوید: «الهی! چنان که تو به کس نمائی، کار تو به کس نماند و کسی که تو را دوست دارد، همه راحت آن کس جوید و تو چون کسی را دوست داری، بلا بر سر او باران کنی» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۱۹۱).

عاشق هیچ‌گاه از درد خود نمی‌نالد و همیشه شاد است. امام سجاد (علیه السلام) در برخی از نیایش‌های خود بلاء الهی را زیبا می‌داند: «اللَّهُمَّ أَتْنِي عَلَيكَ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، لِأَنَّ بَلَاءَكَ عِنْدِي أَحْسَنُ الْبَلَاءِ» (دعای ۲۴۹، ش ۹)؛ خداوند تو را به زیباترین ستایش‌ها می‌ستایم زیرا بلائی تو نزد من زیباترین بلاهاست. نیز خداوند را به خاطر این نعمت می‌ستاید: «وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بَلَائِكَ وَسُبُوغِ نِعْمَاتِكَ حَمْدًا يُوَافِقُ رِضَاكَ» (دعای ۱۸۷، ش ۸)؛ ستایش تو را به خاطر آزمایش نیکویت و وفور نعمتهایت آن‌گونه ستایشی که پسند تو است.

درد و رنج در نظر عاشق زیباست و این مضمون در نیایش‌های فارسی جلوه‌های زیبایی آفریده است: «الهی وقت را به درد می‌نازم و زیادتی را می‌سازم به امید آن که چون در این درد بگذازم، درد و راحت هر دو براندازم» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۱۲۸).

دردمند درد عشق به این درد شاد و خشنود است، خواجه عبدالله انصاری خطاب به خداوند می‌گوید: «ملکا آنجا پرسنده تویی، دردمند به درد شاد است، بنده در بند تو عزیزتر از آزاد است» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۸۸ و ۶۶۴). نیز «الهی، از کشته تو خون نیاید و از سوخته تو دود، کشته تو به کشتن شاد و سوخته تو به سوختن خشنود» (همان: ۵۲۲ و ۶۷۱). و باز «الهی دردی است مرا که بهی مباد، این درد مرا صواب است، با دردمندی به درد خرسند کسی را چه حساب است؟ الهی قصه این است که برداشتم این بیچاره درد زده را چه جواب است؟» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۳۹). و یا «خدایا گرفتار آن دردم که تو دوای آنی، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی» (همان ج ۴: ۹).

پیر هرات در جای دیگر به این خصلت اعتراف می‌کند و در مناجات عرضه می‌دارد: «الهی، آنچه بر ما آراستی خریدیم و از هر دو جهان محبت و جامه بلا را بریدیم و پرده عافیت دریدیم» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۳۰).

بلا، رنج، درد و سختی مخصوص محبوبان بارگاه الهی است. عین القضاة همدانی می‌گوید:

تو پنداری که بلا هرکس را دهند، تو از بلا چه خبر داری؟ باش تا جایی رسی که
بلاى خدا را به جان بخری. مگر شبلی از اینجا گفت: بار خدایا همه کس تو را از
بهر لطف و رحمت می‌جویند و من تو را از بهر بلاى می‌جویم.
(عین القضاة، ۱۳۴۱: ۲۴۳)

عارفان در مناجات خود این درد و رنج را از خدا طلب می‌کنند: «الهی بنگریستم هرکه از تو چیزی یافت از دوستان تو، به بلا کشیدن یافت، مرا بلایى ده» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۵۷). بدین روست که در مناجات خود از درگاه الهی، زیادی رنج و بلا را درخواست می‌کنند: «جنید - قدس الله روحه - مناجات کردی و گفتی: حَبِيبِي مَنْ اَبْلَانِي بِكَ؟ اَنْگَه گفتمی: زِدْنِي مِنْ بَلَائِي وَزِدْنِي فِي بَلَائِي» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۱۶۷).

در جایی دیگر درد و رنج در عشق الهی زیبا دانسته شده است و نیایشگر بدان افتخار می‌کند:

الهی نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت
در خورد است. بیچاره آن کس که از این درد فرد است، حقا هرکه بدین درد ننازد،
ناجوانمرد است:

هر درد که زین دلم قدم برگیرد
دردی دگرش بجای در برگیرد
زان با هر درد صحبت از سر گیرد
کآتش چو رسد به سوخته در گیرد
(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۴۲۹)

هرکه در درد و رنج ناله و گله سر دهد، از نظر خواجه عبدالله انصاری در عشق نامرد است: «الهی نالیدن من از درد از بیم زوال درد است، او که از زخم دوست بنالد در مهر دوست نامرد است» (همان، ج ۸: ۳۱).

ابوالحسن خرقانی در مناجات خود می‌گوید:

الهی گروهی‌اند که ایشان روز قیامت شهید خیزند که ایشان در سبیل تو کشته

دارم تا خدای من بود آن درد می‌بود و درد را جستم نیافتم، درمان جستم نیافتم
(خرقانی، ۱۳۷۳: ۱۹۶).

وصال

تنها آرزوی عاشق رسیدن به معشوق و بهره بردن از وصال اوست. امام سجاد (علیه السلام) آرزوی خود را رسیدن به محبوب می‌داند و در مناجات خود عرضه می‌دارد:

إلهی ما أشوقتنی إلی لقائک وأعظم رجائی لجزائک و أنت الکریم
الذی لا یخیب لذیک أمل الاملین و لا یبطل عندک شوق الشائقین
(دعای ۱۹۷، ش ۵)؛ خداوندا چقدر به دیدار تو مشتاقم و چقدر به پاداش تو
امیدوارم و تو خداوند کریمی هستی که آرزومندان را نا امید نمی‌کنی و شوق
مشتاقان نزد تو بیهوده نیست.

آرزوی وصال و دیدار خداوند، مضمون بسیاری از مناجات‌های فارسی شده است.
یحیی بن معاذ در مناجات خود لقای خداوند را بهترین اوقات عمر خود می‌داند:
«شیرین‌ترین عطاها در دل من، رجاء تو خداوند است و خوشترین سخن‌ها بر زبان این
گنهگار ثناء توست و دوست‌ترین وقت‌ها بر این بنده مسکین گنهگار لقاء توست» (تذکره اولیا،
۳۷۵).

پیر هرات نیز در مناجات عرضه می‌دارد: «الهی، آنچه بر سر ما آمد بر سر کس نیاید، دیده‌ای
که به نظاره تو آید هرگز بازپس نیاید. اصل وصال دل است، باقی زحمت آب و گل است»
(انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۱۹).

حبذا روزی که خورشید جلال تو به ما نظری کند، حبذا وقتی که مشتاقی از
مشاهده جمال تو ما را خبری دهد. جان خود را طعمه‌ای سازیم بازی را که در
فضای طلب تو پرواز کند و دل خود را نثار کنیم محبی را که بر سر کوی تو آواز
می‌دهد. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۴۰۶)

جان‌ها تنها با وصال خداوند به آرامش می‌رسند: «لا تسکن النفوس إلاً عند رؤیاک» (دعای
۱۹۴، ش ۳)؛ جان‌ها جز با دیدار تو آرام نگیرد.

خداوندا در دریای شوق تو بسی غرق شدگان‌اند، در بادیه ارادت تو بسی
متحیران‌اند. بر درگاه جلال تو بسی کشتگان‌اند، بر امید وصال تو بسی دل

شدگان‌اند نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن به کام. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰: ۳۴۵)

رسیدن به وصال خداوند شروطی دارد و مهم‌ترین آنها، ترک خود و امیال نفسانی است که عرفا از آن به «فناء» تعبیر می‌کنند. سعدی - در مجالس پنج‌گانه، (مجلس سوم) - حکایت مناجات موسی در طور سینا و درخواست دیدار حق را این‌گونه تأویل می‌کند:

عشق بر موسی - علیه السلام - تاختن آورد. بر طور برآمد و به قدم صدق بایستاد و گفت: آرنی. خطاب آمد که: ای موسی! خودی خود با خود داری که اضافه به خود می‌کنی، آرنی؟ این حدیث، زحمت وجود تو برنتابد. یا تو خود را توانی بود یا ما را «آن ترانی». سلطان شهود ما بر نهادی سایه افکند که او نیست شده باشد و در کتم عدم خود را جای داده: پس از آن ما خود تجلی کنیم. یا موسی! خود را بگذار و هم به ما، ما را ببین که هر که ما را ببیند، هم به ما بیند. (سعدی، ۱۳۵۶: ۹۰۴)

مناجات بایزید بسطامی نیز از مخاطبه و گفتگوی رو در رو با خداوند سخن به میان می‌آورد، روشی که در بسیاری از مناجات‌های فارسی دیده می‌شود: «بار خدایا تا کی در آتش هجران تو سوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟ - ای بایزید! تویی تو همراه است. اگر خواهی که به ما رسی، خود را بر در بگذار و درآی» (همان: ۹۰۵).

یکی از مهم‌ترین درخواست‌های نیایشگر رسیدن به لقاء الله است. درخواستی فراتر از همه درخواست‌های مادی و معنوی. «هدف از خلقت و یا هدف غایی تربیتی در اسلام، چیزی جز وصول به لقاء الله نمی‌باشد و حرکت در این مسیر بدون توجه دائمی به هدف میسر نیست» (نوریه، ۱۳۷۲: ۲۵۲).

امام سجاد (علیه السلام) بندگان که شایستگی رسیدن به وصال الهی را دارند، بلند مرتبه می‌داند: «سَيِّدِي عَظَمَ قَدْرُ مَنْ أَسْعَدَتْهُ بِإِصْطِفَائِكَ...» (دعای ۱۹۹، ش ۱۸۳)؛ مولای من منزلت کسی که سعادت پرورش تو را یافت چه بسیار است. ایشان در بیانی دیگر از خداوند می‌خواهد که همه را به وصال خود برساند: «... اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ أَوْضَحَتْ لَهُمُ الدَّلِيلَ، وَفَسَّحَتْ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ» (دعای ۱۹۹، ش ۱۹۴)؛ ما را از کسانی قرار ده که مقصد را بر ایشان روشن نمودی و راه خود را بر ایشان گشودی.

مولوی نیز از خداوند می‌خواهد او را از کسانی که سعادت رسیدن به وصال الهی را دارند قرار دهد: «یارب! ای پروردگار! ای پرورنده، دل‌های ما را بدان نوری پرور که بندگان مقبل خود را

پروری از بهر وصال دوست» (مولوی، ۱۳۶۵: ۱۰۸). وی در جایی دیگر می‌گوید: «آه سحرگاه سوختگان راه صبح را به سمع قبول و عاطفت استماع کن. درد دل بیدلان را که از سوز فراق آن مجمع ارواح، هر دم آن دود بر تابخانه فلک بر می‌آید، به عطر وصال معطر گردان» (همان: ۳۰).

خواجه عبدالله انصاری نیز طلب رسیدن به وصال را دارد:

الهی، دانی که بی تو هیچ کسم، دستم گیر که در تو رسم» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۲۳ و ۶۷۲). و نیز: «ای رساننده به خود برسانم که کس نرسید به خود. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۱۳۵)

او در مناجاتی دیگر خطاب به خداوند عرضه می‌دارد:

الهی ... وعده رویت فرمودی، دولت لقا ده» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۳۱). و خداوند را سوگند می‌دهد که: «... به حق تو بر تو که ما را در سایه غرور نشانی و به وصال خود رسانی. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۵۹۸)

آرزوی پیر هرات، مانند آرزوی آسیه - زن فرعون - است که از خداوند طلب وصال و لقاء دارد:

پیر طریقت گفت: خداوندا، نثار دل من امید دیدار توست. بهار جان من در مرغزار وصال توست. آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد: (رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ) [تحریم ۶۶: ۱۱]. (همان، ج ۲: ۱۰)

خواجه از نعمت‌های مادی و معنوی چشم پوشیده، تنها آرزوی خود را رسیدن به لقا و وصال می‌داند:

الهی، عبدالله را هرچه از دنیا خواهی دادن آن را به دشمنان ده، و آنچه از آخرت عبدالله را خواهی دادن آن را به دوستان ده که عبدالله را در دنیا رضای تو بس و در عقبی لقای تو بس (همان: ۶۶۹).

ذوالنون مصری شبیه به این مضمون می‌گوید:

الهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگان دادم و اگر از عقبی مرا ذخیره‌ای است به مؤمنان دادم، در دنیا مرا یاد تو بس و در عقبی مرا دیدار تو بس دنیا و عقبی دو متاع‌اند بهایی و دیدار تو نقدی است عطایی. (همان: ۳۱۹)

مناجات یحیی بن معاذ نیز شبیه به مناجات خواجه و ذوالنون مصری است:

الهی! چنان که تو به کس نمایی، کارهای تو به کس نماند هرکسی که مر کسی را دوست دارد، همه راحت او خواهد. تو چون مر کسی را خواهی داد، به کافران ده. و هرچه از عقبی خواهی داد، به مؤمنان ده. که مرا بسنده است در دنیا ذکر تو و در عقبی دیدار تو» (عطار، ۱۳۴۶: ۳۷۴). وی در بیانی شیوا خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: «الهی! تو فرموده‌ای که: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) [انعام ۶: ۱۶۰] - هر که نیکویی به ما آرد بهتر از آن بدو باز دهیم - هیچ نیکوتر از ایمان نیست که داده‌ای. چه بهتر از آن به ما دهی جز لقا تو خداوند! (عطار، ۱۳۴۶: ۳۷۴)

شادی عاشق در وصال

وقتی که مزده وصال به عاشق می‌رسد، همه چیز در نظر او زیبا می‌شود، حتی حاضر است جان خود را به شکرانه در برابر محبوب فدا کند. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «مَتَى رَاحَةٌ مَن نَصَبَ لِعَيْرِكَ بَدَنَهُ؟ وَمَتَى فَرَحٌ مَن قَصَدَ سِوَاكَ بِنَيْتِهِ؟!» (دعای ۸۴، ش ۳)؛ چه راحتی دارد آن که جسم خود را برای غیر تو خرج کند و چه شادی دارد آن که نیت و مقصودش جز تو باشد؟ نیز «مَتَى فَرِحَ مَن قَصَدَتْ سِوَاكَ هِمَّتُهُ؟ وَمَتَى اسْتَرَاحَ مَن أَرَادَتْ غَيْرَكَ غَزِيمَتُهُ؟ وَمَن ذَا الَّذِي قَصَدَكَ بِصِدْقِ الْإِرَادَةِ فَلَمْ تُشَفِّعْهُ فِي مُرَادِهِ» (دعای ۱۹۹، ش ۳۷)؛ چه شادی دارد آن که همتش جز تو باشد و کی به راحتی می‌رسد آن که قصدش جز تو باشد و کیست که با راستی نیت، تو را مقصد خود قرار داد و به آرزویش نرسانده‌ای.

خواجه عبدالله انصاری شبیه این مضمون می‌گوید: «ای سزاوار کرم، ای نوازنده عالم، نه جز با تو شادی است و نه با یاد تو غم» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۹). کسی که با مهر الهی در پیمان است، فرحناک و شادمان است: «الهی، شغل آنجاست کز تو خبر، و عیش آنجاست کز تو نظر» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۵۲).

الهی کشیدیم آنچه کشیدیم همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدیم. الهی دانی که هرگز در مهر شکبیا نبودیم و به هر کوی که رسیدیم حلقه در دوستی گرفتیم و به هر راه که رفتیم بر بوی تو آن راه بردیم. دل رفت، مبارک باد! و جان برود در این راه پسندیدیم:

دل باغ تو شد پاک ببر زان که در این دل

یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز به نزد تو فرستیم بدین شکر

صد جان نکند آنچه کند بوی وصال

(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۱۴۵)

باز:

الهی چه غم دارد او که تو را دارد؟ که را شاید او که تو را نشاید؟ آزاد آن نفس که به یاد تو یازان، و آباد آن دل که به مهر تو نازان، و شاد آن کس که با تو در پیمان:

از غیر جدا شدن سر میدان است کار آن دارد که با تو در پیمان است

(همان، ج ۲: ۲۹۳)

نیز:

هر خانه‌ای که حد آن وا تو است آبادان است، هر دل که در آن مهر توست شادان است، آزاد آن نفس که به یاد تو یازان است، شاد آن دلی که به مهر تو نازان است:

مهر ذات توست الهی دوستان را اعتقاد

یاد وصف توست یارب غمگنان را غمگسار

(همان، ج ۴: ۲۶)

شادی‌ها و لذات دنیوی زودگذر هستند و تنها شادی وصال محبوب است که ماندگار و ابدی است: «الهی، تا شادی بشناختم می‌گفتم شادم، نمی‌دانستم که در این راه بر بادم» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۸۹). یا «هر شادی که بی تو است آندوه آن است، هر منزل که نه در راه تو است زندان است، هر دل که نه در طلب تو است ویران است، یک نفس دیدار از آن تو به صد هزار جان رایگان است» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۶۲۴).

و نیز:

الهی نه جز از شناخت تو شادی است نه جز از یافت تو زندگانی، زندگانی بی تو
مردگی است و زنده به تو زنده جاودانی است:

بی جان گردهم که تو ز من پر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی
(همان، ج ۴: ۲۷)

وصال محبوب رسیدن به زندگی جاودانی است، شهدا شاهد زیبایی این حقیقت و واقعیت
هستند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرِزُقُونَ»
(آل عمران ۳: ۱۶۹)؛ و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه آنان زنده‌اند و
نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

خداوندا، هرکه شغل وی تویی شغلت کی به سر شود؟ هرکه به تو زنده است هرگز
کی بمیرد؟ جان در تن گر از تو محروم ماند چون مرده زندانی است زنده اوست به
حقیقت کش با تو زندگانی است، آفرین بر آن کشتگان که ملک می‌گوید: زندگانند
ایشان (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۲۲).

بایزید بسطامی وصال به خداوند را موجب رهایی از غم و اندوه می‌داند: «خداوندا هرکه در تو
رسید غمان وی برسد، هر که تو را دید جان وی بخندید» (همان: ۴۲۰).

افتخار به همنشینی با خداوند

عاشق آنکه که به وصال الهی راه یافت شادمان از این نعمت، می‌خواهد که نزد همه بدان
بیابد. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «صَحِبْتُ خَيْرَ الصَّاحِبِينَ» (دعای ۱۵۹، ش ۳)؛ با
بهترین مصاحبان همنشین شدم.

در مناجات‌های فارسی نیز نیایشگر در مناجات با خالق خود صحبت و همنشینی با او را
موجب نازش و فخر می‌داند:

الهی چون من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت تو را
ارزیدم:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را غلام تو بود
(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۵۰)

الهی، یک چندی خدمت تو ورزیدم و یک چندی به یاد تو نازیدم، چون تو را بشناختم خاموشی گزیدم و چون نظر بر تو آمد به نظاره پردازیدم و در بی خبری و غفلت آن همه می سازیدم، و چون عیان پدید آمد از همه بپردازیدم، اکنون چون من کیست که این مرتبه را سزیدم، اینم بس که صحبت تو را گزیدم و یک چند با یاد تو نازیدم (انصاری، ۱۳۷۲: ج ۲، ۶۹۶-۶۹۵).

هجران

هجران، عقوبت و کیفر عشق است. شبستری دوزخ مهجوری و محرومی از حق را دوزخ مقربین می داند (شبستری ۱۸۰). بنده پسندیده خداوند، هرچند که غرق بلیات باشد، ناله و شکایت ندارد و اگر رنجی هم داشته باشد، از جدایی یار و دوری از کرامت و بخشش اوست.

امام سجاد (علیه السلام) خطاب به خداوند متعال عرضه می دارد:

إِلَهِي نَفْسٌ أَعَزَّزْتُهَا بِتَوْحِيدِكَ كَيْفَ تُذَلِّلُهَا بِمَهَانَةِ هِجْرَانِكَ، وَضَمِيرٌ انْتَقَدَ عَلَيَّ مَوْذَبِكِ كَيْفَ تُحَرِّقُهُ بِحَرَارَةِ نِيرَانِكَ؟ (دعای ۱۸۴، ش ۷)؛ خدایا جانی را که با توحید خود سربلند ساختی چگونه آن با خواری دوریت ذلیل می کنی؟ و ضمیری را که با محبت تو در هم آمیخته، چگونه با آتش سوزنده ات می سوزانی؟

خواجه عبدالله انصاری، طاقت دوری از درگاه الهی را ندارد: «نه دریغم به هرچه بینم و نه طاقت که بی تو نشینم گویی که بر سنگ تخم می پراکنم یا کمند در کوه می افکنم» (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۷).

امام علی (علیه السلام) در دعای کمیل می فرماید:

فَلَيْتَن صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَحْ أَعْدَانِكَ، وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ، وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ؛ فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي، صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ؟ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَيَّ حَرَّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كِرَامَتِكَ؛ پس هرگاه مرا در عقوبات با دشمنانت بگردانی و بین من و بین اهل بلایت جمع کنی و مرا از دوستانت جدا کنی، پس ای خدا و سرور و مولای من! گیرم که من بر عذابت صبر کردم، چگونه بر

فراق صبر کنم؟ و گیرم که بر گرمی آتش جهنم صبر کردم، پس چگونه صبور باشم که نمی‌توانم جلوه کرامت را ناظر باشم.

به قول خواجه حافظ شیرازی:

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر

کنایتی است که از روزگار هجران گفت

(حافظ، ۱۳۸۴: ۵۶)

در کشف‌الاسرار آمده است:

خداوندا، شرمسار و رسوا کردی کسی را کش به آتش عقوبت بسوختی و از این صعب‌تر کار آنکس کش براندی و گفتی: (أَوْلٰئِكَ الَّذِي لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ) [مائده ۵: ۴۱]

ما را بمران اگر بسوزی شاید ما را ز میان رضای تو می‌باید

هر دل که به دوستی تو را می‌شاید در آتش تیزش از نهی نگزاید

(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۹۷)

تلخی فراق و هجران، آتش دوزخ را در نظر عاشقان الهی خوار و بی‌مقدار می‌کند:

الهی، تا سه چیز بشناختیم هول سه چیز از ما بشد: تا زهر فراق دوری از تو بشناختیم، تلخی دوزخ فراموش شد، تا عیش صحبت با یاد و ذکر تو بشناختیم، عیش بهشت فراموش شد، تا بهای نزدیکی قرب تو بشناختیم، هول عرصات فراموش شد. (انصاری، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۶)

خواجه عبدالله انصاری آتش فراق را سوزنده‌تر از آتش دوزخ می‌داند: «الهی، چون آتش فراق داشتی به آتش دوزخ چه کار داشتی؟ فراق میان ما چون آید که از فراق بوی خون آید» (همان، ج ۲: ۴۳۵ و ۴۵۰). و از خدا می‌خواهد که او را از درگاه خود محروم نکند: «الهی، دور مکن اگر بر دار کنی رواست، مهجور مکن اگر به دوزخ فرستی سزاست» (همان، ج ۱: ۳۸۷ و ج ۲: ۶۵۴).

سمعانی نیز مضمونی شبیه به مناجات خواجه دارد:

دور مکن و گر بر دار کنی رواست، مهجور مکن و گر بکشی شاید که دولت عشق تو را همیشه بقاست. ما از جان و دل آنگاه بر خوریم که شراب قهر تو پر تر خوریم. ما از حیات خود آنگاه لذت یابیم که از تیغ قهر جلال تو زخم‌های پیاپی خوریم (سمعانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

مولوی نیز از خداوند می‌خواهد که او را به فراق دچار نسازد: «به حق جگرهای کباب گشته از تاب آتش محبت تو، که جگر ما را به آتش فراق ابد سوخته مگردان» (مولوی، ۱۳۶۵: ۱۰۸).

مشتاق به لقای خداوند زندگانی بدون او را تلخ و طاقت‌فرسا می‌شمارد:

کریم، مشتاق تو بی تو زندگانی چون گذارد؟ آرزومند به تو از دست دوستی تو
یک کنار خون دارد
بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم

چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم
(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۲۰)

الهی، جان در تن گر از تو محروم ماند مرده زندانی است و او که در راه تو به امید
وصال تو کشته شود زنده جاویدانست:
گفتی مگذر به کوی ما در مخمور
تا کشته نشی که خصم ما هست غیور
گویم سخنی بتا که باشم معذور

در کوی تو کشته به که از روی تو دور
(همان: ۳۵۵)

خرقانی لذت همراهی با خداوند را از بهشت دل‌پذیرتر می‌داند: «در سرای دنیا زیر خاربنی با خداوند زندگانی کردن از آن دوست‌تر دارم که در بهشت زیر درخت طوبی که از او خبری ندارم» (خرقانی، ۱۳۷۳: ۱۷۸).

نیایش عاشقانه

نیایش در عالی‌ترین شکلش تجلی یک نوع عشق است. نیایشگر در این حالت خدا را فقط به خاطر رضای او می‌پرستد و عبادتش خالص برای اوست، نه از بیم دوزخ است

و نه به خاطر طمع به بهشت و ثواب. خداوند در معرفی بهترین مخلوق به حضرت داوود (علیه السلام) می‌فرماید: «یا داوود! نزدیک من دوست‌ترین بندگان من کسی است که مرا نه برای بیم و طمع پرستد؛ و لکن تا حق ربوبیت گذارده بود» (غزالی، ۱۳۶۱: ۵۸۱).

شریعتی دعای اسلامی را شامل سه بعد می‌داند؛ تجلی فقر و نیاز، عنصر آگاهی، و تجلی عشق که فقط راز و نیاز یک عاشق است. (شریعتی ۱۱). دعا و نیایش در افراد مختلف به سبب اختلاف مراتب معرفت آنها، با انگیزه‌های متفاوتی صورت می‌گیرد و به جهت اختلاف این انگیزه‌ها، نقش آن نیز در مسیر تکاملی افراد متفاوت است. بندگان مخلص خداوند به قضای الهی خشنودند و چنین انسان‌هایی به تعبیر مولوی:

بی تکلف نی پی مزد و ثواب	بلک طبع او چنین شد مستطاب
بهر یزدان می‌زید نز بهر گنج	بهر یزدان می‌مرد نز خوف رنج
هست ایمانش برای خواست او	نی برای جنت و اشجار و جو
ترک کفرش هم برای حق بود	نی ز بیم آن که در آتش رود
این چنین آمد از اصل آن خوی او	نی ریاضت نی به جستجوی او

(مولوی، ۱۳۷۹، دفتر سوم: ۴۱۲)

انسان‌ها در مقام بندگی به سه دسته تقسیم می‌شوند. امام علی (علیه السلام) در مورد اقسام عبادت می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَنِلَكَ عِبَادَةَ التُّجَّارِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ زُهْبَةً فَتِلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷)؛ مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است و گروهی خدا را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

خواجه عبدالله انصاری، کسانی که خداوند را به امید بهشت عبادت می‌کنند، مزدور نامیده است: «الهی، جمال تراست باقی زشتند، زاهدان مزدور بهشتند» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۳۳).

تعبیر خواجه - یعنی مزدور - همان تعبیر امام علی (علیه السلام) است که عبادت این طایفه را عبادت تاجران می‌نامد. آزادگان فقط و فقط به خاطر سپاس‌گذاری و یا محبت الهی عبادت می‌کنند، حتی اگر بهشت و جهنمی هم در کار نباشد اینان دست از عبادت بر نمی‌دارند. «طایفه‌ای از اهل حضور که سؤالشان نه به استعجال و نه به احتمال است بلکه

درخواستشان فقط برای امتثال است» (نیک زاده، ۱۳۸۴: ۴۵). عبادت این گروه را عبادۀ الاحرار می‌نامند.

امام علی (علیه السلام) که خود پیشوای آزادگان و عاشقان است، در مناجاتی خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: «مَا عَبَدْتِكَ طَمَعًا لِلْجَنَّةِ وَلَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ بَلْ وَجَدْتُكَ مُسْتَحَقًّا لِلْعِبَادَةِ فَقَبَدْتُكَ» (مجلسی، ۱۳۴۲، ج ۴۱: ۱۴)؛ تو را به طمع بهشت یا ترس از آتش نپرستیدم، بل که تو را شایسته عبادت یافتم و تو را پرستیدم.

امام سجاد (علیه السلام) نیز خداوند را والاترین آرزوی خود می‌داند و در «مناجات المریدین» خطاب به خداوند تعالی می‌فرماید:

فَقَدْ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَأَنْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَلَكَ لَا لِسْوَكَ سَهْرِي وَسَهَادِي (دعای ۱۸۹، ش ۷)؛ خداوندا توجهم از همه منقطع به سوی توست و دلم مشتاق توست پس تویی آرزویم نه دیگری و بیداری و کم‌خواهیم برای توست نه غیر از تو.

موحدان واقعی که تنها انگیزه عبادتشان رضای خداوند متعال است به نعمت‌های بهشتی وقعی نمی‌نهند، به قول خواجه عبدالله انصاری: «گل بهشت در پای عارفان خارست، جوینده مولی را با بهشت چه کارست» (انصاری، ج ۲: ۶۸۴). وی خود را از نعمات بهشت بی‌نیاز دانسته، از خداوند متعال فقط لقای او را می‌خواهد: «الهی، من به حور و قصور کی نازم، اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت برسامم» (همان: ۴۷۵ و ۵۱۶ و ۶۸۴). «الهی اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم و اگر در بهشت کنی بی‌جمال تو خریدار نیستم» (همان: ۵۱۶). «الهی، اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی‌دیدار تو درد و داغ است، دوزخ بیگانه را بنه گاه است و آشنا را گذرگاه است، بهشت مزدور را بنه گاه است و عارفان را نظرگاه» (همان).

حافظ می‌گوید:

گر خمر بهشت است بریزید که بی دوست

هر شربت عذیم که دهی عین عذاب است

(حافظ، ۱۳۸۴: ۱۹)

حضرت شعیب (علیه السلام) بر اثر گریه زیاد نابینا شده بود. خداوند به او وحی کرد:

لِمَ تَبْكِي يَا شُعَيْبُ؟ أَيْنَ هَمِّهِ غَرِيبٌ؟ أَيْنَ هَمِّهِ غَرِيبٌ؟ أَيْنَ هَمِّهِ غَرِيبٌ؟ أَيْنَ هَمِّهِ غَرِيبٌ؟
تو را ایمن کردم و اگر به بهشت طمع کردی تو را مباح کردم. شعیب

گفت: لا یا رَبَّ وَ لَکِن شَوْقاً إِلَیک. نه از بیم دوزخ می‌گیریم نه از بهر طمع بهشت.
لکن در آرزوی ذوالجلال می‌سوزم. (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۳۰۸؛ قشیری، ۱۳۸۲:
۵۷۶)

بندگان صالح خداوند در روز قیامت با خدای خود این‌گونه نجوا می‌کنند:

الهی تو دانی که مراد ما از اطاعت نه نام بود و نه دنیا. مراد تو بودی. تو را برای
رضای تو پرستیدیم. نه ریا بود و نه هوا و نه عجبی و نه غرضی. در دنیا تو را
پرستیدیم و از دون تو هیچ آرزو نکردیم و تو خود مطلع بودی بر اسرار و ضمائر ما
(عبّادی، ۱۳۶۸: ۹۹).

بنده عاشق، با مزد و ثواب کاری ندارد؛ بلکه فقط آرزوی دیدار در سر می‌پرواند:

الهی هرکس را امیدوی و امید رهی دیدار، رهی را بی دیدار نه به مزد حاجت است
نه به بهشت کار:
مرا تا باشد این درد نهانی
تو را جویم که درمانم تو دانی
(میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۵۸)

خرقانی می‌گوید: «روی به خدا باز کردم و گفتم: الهی خوشی به تو در بود، اشارت
به بهشت کردی؟» (خرقانی، ۱۳۷۳: ۱۹۳). آری بنده اعتراف می‌کند که از
روی دوستی از دستورات الهی پیروی می‌کند: «اگر این رسولان بهشت و دوزخ نبودی من
هم از این بودمی که امروز هستم از دوستی تو و از فرمانبرداری تو از بهر تو»
(همان: ۱۹۵؛ عطار، ۱۳۴۶: ۶۸۹).

رابعه عدویه از زنان عارف و نامی قرن چهارم است. افلاکی در مناقب العارفين
نقل می‌کند که جمعی از عرفا وی را دیدند که در دست آتش و در دست دیگر آب
گرفته، با عجله می‌دود. از وی دلیل این عجله را پرسیدند، گفت: «می‌روم که آتش
در بهشت زخم و آب در دوزخ ریزم تا این هر دو حجاب از میانه برخیزند و مقصد معین
شود و بندگان خدا، خدا را بی غرض رجا و علت خوف خدمت کنند؛ چه اگر رجای
جنت و خوف جحیم نبودی یکی حق را نپرستیدی و مطاوعت ننمودی» (افلاکی، ۱۳۶۲:
۳۹۷).

وی در مناجات خطاب به خداوند می‌گوید: «خداوند! اگر تو را از خوف دوزخ پرستم، در دوزخم بسوز و اگر به امید بهشت می‌پرستم، به من حرام گردان و اگر از برای تو می‌پرستم جمال باقی از من دریغ مدار» (عطار، ۱۳۴۶: ۸۷).

شبلی از خداوند می‌خواهد که بهشت و جهنم را از میان بردارد تا انسان‌ها او را به طمع ثواب نپرستند:

شبلی گفت - رحمه الله علیه - «اللَّهُمَّ احْبِأ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ فِي خَبَايَا غَيْبِكَ حَتَّى تَعْبَدَ بِغَيْرِ وَسِطَةٍ!»؛ بار خدایا، بهشت و دوزخ را به خبایای غیب پنهان کن و یاد آن از دل خلق بزدا و بمحوا - ای فراموش گردان - تا تو را از برای آن نپرستند (هجویری، ۱۳۸۶: ۴۸۶).

خرقانی نیز آرزو دارد که بهشت و دوزخی در میان نباشد تا خداپرست مشخص شود: «الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خداپرست کیست؟» (مینوی، ۱۳۶۷: ۵۵).

در کشف الاسرار حکایتی از حضرت عیسی (علیه السلام) نقل شده است که با این مضمون شباهت دارد:

عیسی علیه السلام به قومی عابدان برگذشت که از عبادت گداخته بودند و می‌گفتند: از دوزخ می‌ترسیم و به بهشت امیدواریم. گفت: از مخلوقی می‌ترسید و به مخلوقی امیدوارید. و به قومی دیگر گذشت که می‌گفتند: ما او را به دوستی می‌پرستیم. گفت: شما دوستان خدائید به درستی مرا فرمودند که با شما باشم. (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۹۱)

علی بن الموفق نیز در مناجات خود خطاب به باری تعالی می‌گوید:

خداوند! اگر من تو را از بیم دوزخ پرستم، در دوزخم قرار ده، و اگر به امید بهشت می‌پرستم، هرگز در آنجا جای مده و فرود میار، و اگر به مهر می‌پرستم، یک دیدار بنمای و پس از آن هرچه خواهی کن. (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۹۰)

نتیجه

۱. نیایش یکی از مهمترین آموزه‌های ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام است.

«قرآن صاعد» تعبیر می‌کنند. در بررسی نیایش‌های این کتاب ارزشمند، مضامین مشترک بسیاری با مناجات‌های منشور فارسی به نظر می‌رسد، تا جایی که گویی این متون متأثر از کلام امام سجاد (علیه السلام) است. در برخی از این مناجات‌ها نیز ترجمه دعای امام دقیقاً دیده می‌شود.

۲. از مضامین قابل توجه در نیایش‌ها، حالات روحی و روانی نیایشگر است. یکی از این حالات اظهار عشق به محبوب است. حالت نیایش، حالت عاشقانه است. در دعا ذکر خدا به صورت یک معشوق، محبوب مراد، آرزو و هدف جلوه‌گری می‌کند چیزی که اساساً احتیاج به اثبات ندارد؛ بلکه نقش و اثرش در روح نیایشگر به قدری آشکار است که قابل انکار نیست. علاوه بر این نیایشگر محبت و وصال الهی را طلب می‌کند؛ درخواستی که از همه درخواست‌ها والاتر و برتر است.

۳. امامان معصوم خداوند را در قالب بهترین یار و شایسته‌ترین محبوب ثنا و ستایش کرده‌اند؛ ولی با این حال حریم بین عبد و معبود در نیایش‌های ایشان رعایت شده است. امری که در مناجات‌های فارسی - اعم از نظم و نثر - گاه رعایت نمی‌شود. در این مناجات‌ها گاه خداوند در قالب محبوب و معشوق زمینی جلوه می‌یابد و این امر تا جایی پیش می‌رود که نمی‌توان مرزی برای این دو در نظر گرفت، اشعار بزرگان ادب فارسی - به ویژه حافظ - بر این امر صحه می‌گذارد. شاید بتوان دلیل این امر را روحیه لطیف ایرانی دانست. در ادب منشور نیز مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری شاهد این مدعا است، تا جایی که اگر جنبه مناجات نداشت و با عبارت «الهی» آغاز نمی‌شد، می‌توان آنان را به شکل راز و نیاز یک عاشق با معشوق زمینی دانست.

۴. در ادب منشور مناجات‌های عرفای بزرگی چون: شبلی، بایزید، رابعه و ... نشان‌دهنده اوج صمیمیت و گاه گستاخی در برابر ذات باری است، تا جایی که مدعی مخاطبه و گفتگوی مستقیم با خداوند شده‌اند؛ اما پیشوایان دین به دلیل معرفت عمیق نسبت به پروردگار عالمیان، ادب و شرم حضور در جوارش هیچ‌گاه مدعی این امر نبوده‌اند. در مناجات‌های صحیفه سجاده - اگرچه مشحون از محبت بین عبد و معبود است - بیشتر حالت تواضع و بندگی یافت می‌شود تا ادعای حضور در جوار خداوند و سخن گفتن با او.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه. (۱۳۸۴). ترجمه جعفر شهیدی. چاپ بیست و چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

صحیفه علویه. (۱۴۲۸ق.). تألیف عبدالله بن صالح السماهیجی، تهران: دار الکتب الاسلامی.

صحیفه کامله سجادیه. (۱۳۸۶). مقدمه، ترجمه و شرح آیت الله علامه میرزا ابوالحسن شعرانی. چاپ ششم. قم: انتشارات قائم آل محمد (علیه السلام).

افلاکی، اسماعیل. (۱۳۶۲). *مناقب العارفین*. با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحسین بازیجی. ۲ جلد. تهران: دنیای کتاب.

انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۲) *رسائل فارسی*. به تصحیح و مقابله سه نسخه مقدمه و فهرس دکتر محمد سرور مولایی. ۲ جلد. تهران: انتشارات توس.

_____ (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه* (ربع چهارم قرن پنجم). مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی. تهران: انتشارات توس.

حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۸۴). *دیوان حافظ*. به اهتمام محمد قزوینی، قاسم غنی. چاپ هجدهم. تهران: انتشارات اقبال.

خرقانی، علی بن احمد. (۱۳۷۳). *نور العلوم*. همراه با شرح احوال و آثار و افکار او، به کوشش و نگارش عبد الرفیع حقیقت. تهران: کتابخانه بهجت.

درایتی، مصطفی و علیزاده، عباسعلی و صدر، سید موسی. (۱۳۷۷). *نمایه نامه موضوعی یا «فرهنگ موضوعی» صحیفه سجادیه جامعه*. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.

روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر. (۱۳۳۷). *عبر العاشقین*. به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول به زبان فرانسوی هنری کربین و محمد معین. تهران: انستیتو ایران و فرانسه.

سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۵۶). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمد علی فروغی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.

سمعانی، احمد بن منصور. (۱۳۶۸). *روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح*. به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- شبستری، محمود. (۱۳۸۶). *شرح گلشن راز*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر پرویز عباسی داکانی. تهران: نشر علم.
- شریعتی، علی. (بی‌تا). *زیباترین روح پرستنده*. تهران: انتشارات بعثت.
- عبّادی، مظفر بن اردشیر. (۱۳۶۸). *صوفی نامه (التصفیة فی احوال المتصوفه)*. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
- عراقی، فخر الدین ابراهیم. (۱۳۷۱). *لمعات*. به انضمام سه شرح از شروع قرن هشتم هجری، با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران، انتشارات مولی.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۴۶). *تذکره الاولیاء*. توضیحات و فهارس از محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار.
- عین‌القضاء، عبدالله بن محمد. (۱۳۴۱). *مصنفات*. جلد ۱، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم. ۲ جلد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). *رساله قشیریہ*. مترجم ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۳۷۱). *تعرف*. متن و ترجمه کتاب به کوشش محمد جواد شریعت. تهران: انتشارات اساطیر.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۴۲). *بحار الانوار*. جلد ۴۱. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- _____ (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. جلد ۶۴. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: نشر طلوع.
- _____ (۱۳۶۵). *مجالس سبعه*. تصحیح و توضیح توفیق سبحانی. تهران: انتشارات کیهان.
- میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدة الابرار معروف* به تفسیر خواجه عبدالله انصاری. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. ۱۰ جلد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۶۷). *احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی* به ضمیمه منتخب نور العلوم. جلد ۴. تهران: کتابخانه طهوری.
- نوریه، حسنعلی. (۱۳۷۲). *پرورش در پرتو نیایش*. قم: انتشارات تفکر.
- نیک زاده، الیاس. (۱۳۸۴). *سر مرتبط (در فلسفه نیایش)*. مشهد: انتشارات رستگار.

هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۶). *کشف المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: انتشارات سروش.